

پیش‌داوربها و تعصبات سیاسی و مذهبی و ملی‌گرایانه می‌شود. اکبر احمد، با بررسی انتقادی مجموعه آثار موجود درباره شرح حال و شخصیت جناح، گزارشی مفصل از آرا و نظریات متعارض به دست داده است. نگاه غالب پژوهشگران و نویسندگان پاکستانی معطوف به شخصیت جناح است. آنان تصویری از یک اسطوره خلل‌ناپذیر و قهرمان ملی ارائه می‌دهند، اما روشنفکران و نویسندگان هندی به گونه‌ای دیگر درباره او اظهار نظر می‌کنند. غالب آنها متأثر از گفتمان چپ و مارکسیسم، جناح را رهبر بورژوازی و ابزار سیاست استعماری انگلیسی می‌دانند که به پشتیبانی استعمار، هندوستان یکپارچه را دو پاره کرد (ص ۱۹-۳۲). افزون بر این، درباره جهان‌بینی جناح و نسبت آن با اسلام، مباحث متعارضی وجود دارد. عده‌ای با استناد به شواهدی از سالهای نخست زندگی او، به‌ویژه در غرب، جناح را سکولار و غربگرا معرفی کرده و برخی با تکیه بر سخنرانیها و رفتار وی در سالهای پایانی زندگی‌اش، او را مسلمانی معتقد به شریعت و فراتر از آن، مدافع آمیختگی دین با سیاست و حتی اصولگرا خوانده‌اند. دسته‌ای از مترشعان نیز، با تکیه بر پاره‌ای مستندات نه چندان قوی از زندگی او در غرب، به سبب سستی در عمل به شریعت اسلام و داشتن اندیشه سیاسی التقاطی (آمیختن اسلام با دموکراسی و تأکید بر حقوق اقلیتهای غیرمسلمان)، به راه افراط رفته و او را کافر قلمداد کرده‌اند (ص همان، ۱۹۳-۲۰۲).

صرف‌نظر از دیدگاههای افراطی و مغرضانه، آنچه در رفتار فردی و اجتماعی و سیاسی جناح مسلم و بارز بوده، چنین است: شرافت و صداقت، آرامش و خویشنداری، ادب و خردورزی، انضباط و پایبندی به مقررات، برخورداری از بیان صریح و گیرا، مهارت در مذاکرات سیاسی، میهن‌پرستی، پرهیز از رشوه و فساد اداری، پایبندی به مبارزه سیاسی و قانونی و اصول و روش دموکراسی، و احترام به سنتها و میراث فرهنگی مسلمانان. آرمان همیشگی او استقلال و رهایی میهن از حاکمیت بیگانه بود و با عزمی راسخ در تحقق آن می‌کوشید. او به حضور اسلام در عرصه اجتماع و سیاست از دیدگاه حفظ هویت و سنت و نه شریعت می‌نگریست (ص ۱۶-۱۸؛ احمد، همانجا؛ مقدم، ص ۵۴-۶۱؛ گریوال، ص ۱۶-۱۸؛ احمد، همانجا؛ کامران مقدم، ص ۶۷-۸۴؛ د. اسلام، همانجا).

منابع: اردو دائره معارف اسلامیه، لاهور ۱۳۸۴-۱۴۱۰/۱۹۶۴-۱۹۸۹، ذیل «محمدعلی جناح، قائد اعظم» (از شیرمحمد گریوال)؛ میرزاعلی اظہر، «قائد اعظم پاکستان»، در پاکستان [مجموعه مقالات]، کراچی: مجله هلال، [بی‌تا]؛ محمداقبال لاهوری، کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه و شرح احوال و تفسیر کامل احمد سروس، تهران

[۱۳۴۳ ش]؛ شهین دخت کامران مقدم، جناح حماسه‌ی در تاریخ، [تهران] ۱۳۶۰ ش؛ محمد منصوری، «روز تولد قائد اعظم»، در پاکستان [مجموعه مقالات]، همان؛

Akbar S. Ahmed, *Jinnah, Pakistan and Islamic identity*, London 1997; Ayesha Jalal, *The sole spokesman: Jinnah the Muslim League and the demand for Pakistan*, Cambridge 1985; S.M. Burke and Salim al-Din Quraishi, *Quaid-i-Azam Mohammad Ali Jinnah: his personality and his politics*, Karachi 1997; *EI²*, s.v. "Dj ināh" (by K. Callard); Sher Muhammad Garewal, "Quaid-i-Azam Mohammad Ali Jinnah: the greatest leader of the present century", *Journal of the Research Society of Pakistan*, XXXIV, no.1 (Jan. 1997); Muhammad Zahi Khan Lodhi, "Quaid-i-Azam Muhammad Ali Jinnah: the greatest leader of the century", *Journal of the Research Society of Pakistan*, XXXIV, no. 4 (Oct. 1997).

/ محمدکاظم آسایش‌طلب‌طوسی و جواد کریمی /

جناحیه، فرقه‌ای از غالیان، پیروان عبداللّه بن معاویة بن عبداللّه بن جعفر بن ابی طالب. چون جدّ عبداللّه بن معاویة^۵، جعفر بن ابی طالب^۶، ملقب به ذوالجناحین بوده است، این فرقه را جناحیه خوانده‌اند (ص ۱۱۱). نام معاویة، منسوب به پدر عبداللّه، نیز برای این فرقه ذکر شده است (ص سعدین عبداللّه اشعری، ص ۴۲).

درباره پیدایی این فرقه اقوال متعددی مطرح شده است. به نوشته عبدالقاهر بغدادی در *الفرق بین الفرق* (ص ۲۴۵-۲۴۶)، وقتی مغیره، پیروان مغیره بن سعید^۷ (از غالیان قرن دوم)، از وی تبری جستند و در طلب امام از کوفه به مدینه رفتند، در آنجا با عبداللّه بن معاویة برخورد کردند. عبداللّه با این ادعا که بعد از علی علیه‌السلام، کسانی که از صلب او هستند، شایسته امامت‌اند، آنان را به سوی خود دعوت کرد. آنان نیز با او بیعت کردند و به کوفه بازگشتند؛ اما، برخی منابع دیگر (برای نمونه ص نوبختی، ص ۳۲؛ سعدین عبداللّه اشعری، ص ۳۹) پیدایی جناحیه را با بروز اختلاف میان پیروان ابوهاشم عبداللّه بن محمد بن حنفیه پس از مرگ وی توضیح داده‌اند. پس از درگذشت ابوهاشم، گروهی از پیروانش قائل شدند که وی عبداللّه بن معاویة را وصی و امام پس از خود معرفی کرده، اما چون عبداللّه در هنگام وفات وی کودک بوده، ابوهاشم این راز را به صالح بن مدرک گفته است تا زمانی که عبداللّه بالغ شد راز را با وی در میان بگذارد. گروهی

دیگر، که حریبه^۵ خوانده می‌شوند، پیرو عبدالله بن عمرو بن حرب کندی شدند که خود را امام نامید، اما وقتی علم و دیانتی را که شایسته امام بود در او ندیدند، برای یافتن امام به مدینه رفتند و با عبدالله بن معاویه ملاقات کردند. او آنان را به سوی خود دعوت کرد و آنان نیز امامت وی را پذیرفتند (سعدبن عبدالله اشعری، ص ۴۱؛ علی بن اسماعیل اشعری، ص ۶؛ بغدادی، ص ۲۴۶؛ شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۵؛ نشوان بن سعید حمیری، همانجا). گفته‌اند که آنان با تأویل آیه «لَيْسَ عَلَيَّ الدِّينَ امْتُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعُمُوا...» (مانده: ۹۳) محرماتی، از قبیل گوشتِ مردار و شراب و زنا و لواط، را حلال شمردند و آیه مذکور را ناسخ آیه سوم سوره مائده دانستند (سعدبن عبدالله اشعری، بغدادی؛ نشوان بن سعید حمیری، همانجا). همچنین وجوب عبادات را ساقط و برای عبادات و محرمات مصادیقی ذکر کردند، چنانکه گفتند: عبادات (مثلاً نماز، روزه، حج) همان کسانی هستند که دوستی آنها واجب است (یعنی اهل بیت علی علیه السلام) و محرمات مذکور در قرآن، کنایه از قومی است که کینه و بغض داشتن به آنها واجب است (بغدادی، همانجا). از دیگر اعتقادات آنان، همچون اکثر غالیان، این بود که هرکس امام را بشناسد، هر چه بخواهد می‌تواند انجام دهد و هرگونه تکلیف از او برداشته می‌شود و به کمال و بلوغ می‌رسد (سعدبن عبدالله اشعری، ص ۳۹؛ شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۵). پیروان عبدالله بن معاویه این ادعای وی را که علم غیب می‌داند، باور داشتند (بغدادی، همانجا؛ علی بن اسماعیل اشعری؛ بغدادی، همانجا؛ شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۴).

پس از مرگ عبدالله بن معاویه، جناحیه به چند فرقه تقسیم شدند. برخی از پیروان عبدالله بن معاویه معتقد بودند که او نمرده است و در کوهی در اصفهان به سر می‌برد و باز خواهد گشت تا رهبری بنی‌هاشم را برعهده گیرد. عده‌ای می‌گفتند او همان مهدی منتظر است که امور مردم را اصلاح و زمین را پر از عدل خواهد کرد (نویختی، ص ۳۵؛ علی بن اسماعیل اشعری، ص ۲۲-۲۳؛ شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۵؛ نشوان بن سعید حمیری، همانجا). دسته‌ای از ایشان معتقد بودند که عبدالله بن معاویه وفات یافته و کسی را نیز به جانشینی خود برگزیده است (نویختی، همانجا).

از جمله فرقی که از جناحیه منشعب شدند، اسحاقیه بودند که از اسحاق بن زید بن حارث (از یاران عبدالله بن معاویه) پیروی می‌کردند. بنا بر گزارش فخررازی (متوفی ۶۰۶؛ ص ۹۲)، این فرقه دست کم تا اواخر قرن ششم در حلب و برخی نواحی شام حضور داشتند. ایشان را نیز اهل اباحت و اسقاط تکالیف دانسته‌اند. همچنین گفته‌اند که آنان حضرت علی علیه السلام را در نبوت شریک رسول اکرم می‌دانستند (ابن ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۱۲۲). این فرقه با فرقه‌ای به نام شریکیه - که چنین اعتقادی داشته‌اند - تطبیق داده شده است (سعدبن اشعری، ص ۲۴۹). از دیگر اعتقادات آنان این بود که نبوت

دیگر، که حریبه^۵ خوانده می‌شوند، پیرو عبدالله بن عمرو بن حرب کندی شدند که خود را امام نامید، اما وقتی علم و دیانتی را که شایسته امام بود در او ندیدند، برای یافتن امام به مدینه رفتند و با عبدالله بن معاویه ملاقات کردند. او آنان را به سوی خود دعوت کرد و آنان نیز امامت وی را پذیرفتند (سعدبن عبدالله اشعری، ص ۴۱؛ علی بن اسماعیل اشعری، ص ۶؛ بغدادی، ص ۲۴۶؛ نشوان بن سعید حمیری، ص ۱۶۰). قول دیگر آن است که عبدالله بن معاویه به کوفه رفت و در آنجا جماعتی از کوفیان، که عقیده داشتند بنی‌هاشم برای خلافت سزاوارتر از بنی‌امیه‌اند، او را به خروج بر امویان تحریک کردند. وی پس از خروج، در کوفه در سال ۱۲۷ ادعای امامت نمود و عده‌ای از مردم کوفه و مدائن با او بیعت کردند (ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۱۴؛ ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۳۷).

با توجه به این اقوال، می‌توان گفت پس از آنکه عبدالله بن معاویه، با ادعای امامت، مردم را به سوی خویش دعوت کرد، گروه‌های مختلفی چون مغریه و حریبه و افرادی از بنی‌هاشم (مانند ابوجعفر منصور سفاخ و عیسی بن علی) و بنی‌امیه (مانند سلیمان بن هشام بن عبدالملک و عمر بن سهیل بن عبدالعزیزین مروان) به او پیوستند (سعدبن بلاذری، ج ۲، ص ۶۴؛ ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۱۵، ۱۳۹).

جناحیه نصب امام را از طریق وصایت می‌دانستند و معتقد بودند همان طور که امامت علی علیه السلام با وصیت پیامبر ثابت شده است، امامت عبدالله بن معاویه نیز با وصیت ابوهاشم ثابت می‌شود (سعدبن عبدالله اشعری، ص ۳۹-۴۰؛ نیز سعدبن نویختی، همانجا). آنان همچنین به حلول و تناسخ معتقد بودند و می‌گفتند ارواح از بدنی به بدنی دیگر منتقل می‌شوند. به گمان آنان روح خدا در آدم حلول کرد و از او به دیگر پیامبران رسید تا به حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم، سپس در علی و فرزندان حسن و حسین علیهم السلام و محمد بن حنفیه و از محمد بن حنفیه در فرزندش ابوهاشم و از او در عبدالله بن معاویه حلول کرد (سعدبن عبدالله اشعری، ص ۴۲؛ بغدادی، ص ۲۵۵؛ شهرستانی، ج ۱، ص ۲۴۴؛ نشوان بن سعید حمیری، ص ۱۶۱). عبدالله بن معاویه نیز ادعای نبوت و در عین حال الوهیت می‌کرد (شهرستانی، همانجا). همچنین جناحیه بر این باور بودند که ارواح یاران پیامبر در تن ایشان جای گرفته است و از این رو نام آنها را بر خویش می‌نهادند (سعدبن عبدالله اشعری، ص ۴۸؛ نویختی، ص ۳۹). بز همین اساس، اعتقاد به فنا ناپذیری جهان، نفی معاد و بهشت و دوزخ اخروی، و منحصر دانستن ثواب و عقاب به زندگی دنیوی، از اعتقادات ایشان شمرده شده است. آنان معتقد بودند که آخرت همان آسمان است و کسانی که عمل صالح انجام داده‌اند به آسمان می‌روند

تاروز قیامت متصل و همیشگی است و هر کس علم اهل بیت را داشته باشد، نبی است (ابن جوزی، ص ۲۹). چنانکه در *المسلل والنحل* شهرستانی (ج ۱، ص ۳۱۸) آمده است که این فرقه با نصیبه در بسیاری از مسائل هم عقیده بودند. از جمله این عقاید، حلول است که برای تأیید آن به متمثل شدن جبرئیل یا ظهور شیطان یا جن به صورت بشر متوسل می‌شدند و آن را مؤید ظهور امر روحانی در جسم می‌خواندند. ایشان قائل به ظهور حق در حضرت علی علیه‌السلام و اولادش بودند و تفاوتی بین پیامبر اکرم و حضرت علی قائل نبودند، مگر اینکه پیامبر اکرم سابق است و حضرت علی لاحق، مانند دو نوری که یکی بر دیگری پیشی گرفته باشد (همان، ج ۱، ص ۳۱۷-۳۱۸). این فرقه را نباید با سه فرقه دیگر، که آنها نیز اسحاقیه نامیده می‌شوند، اشتباه کرد: اسحاقیه از فرق کیمانیه که منسوب‌اند به اسحاق بن عمرو (ابوالمعالی، ص ۶۷)؛ اسحاقیه از فروع فرقه علیانیه / علیانیه که پیروان ابویعقوب اسحاق بن محمد بن احمد بن ابان نخعی، معروف به احمر (متوفی ۲۸۶)، هستند (سمعانی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ مامقانی، ج ۱، بخش ۲، ص ۱۲۱؛ اقبال آشتیانی، ص ۲۴۹، ۲۵۹)؛ اسحاقیه از فروع فرقه کرامیه، که پیروان عبداللّه بن محمد بن کرام‌اند (فخررازی، ص ۱۰۱).

فرقه غالی دیگری که از جناحیه منشعب شده، حارثیه است. درباره پیدایی این فرقه گفته شده که بعد از مرگ عبداللّه بن معاویه، برخی اصحاب او از یکی از یارانش، یعنی عبداللّه بن حارث، پیروی کردند که اهل مدائن بود و از زناده شمرده می‌شد. او و پیروانش قائل به تناسخ، اظله یا صور ظلی (اعتقاد به وجود سایه و ظل در عالم مجردات) و دوز بودند (سعد بن عبداللّه اشعری، ص ۴۳، نوبختی، ص ۳۴). وی این عقاید را به جابربن عبداللّه انصاری (صحابی پیامبر) و جابربن یزید جعفی (از اصحاب امام محمدباقر و امام جعفر صادق) نسبت می‌داد (نوبختی، ص ۳۵). عبداللّه بن حارث جزو هفت تنی است که امام صادق علیه‌السلام آنها را لعن کرده و کذاب نامیده است (تستری، ج ۶، ص ۳۰۱). شهرستانی (ج ۱، ص ۲۴۵) حارثیه را همان فرقه اسحاقیه منسوب به اسحاق بن زید بن حارث انصاری دانسته است (نیز به اقبال آشتیانی، ص ۲۵۴). این فرقه را با حارثیه‌ای که از فروع خوارج و منسوب به حارث اباضی‌اند (شهرستانی، ج ۱، ص ۱۱۵) نباید اشتباه کرد. شهرستانی (همانجا) و نوبختی (ص ۳۶) نوشته‌اند که دو فرقه خزمدینان و مزدکیان از این فرقه پدید آمده‌اند.

منابع: ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، چاپ محمدابوالفضل ابراهیم، قاهره ۱۳۸۵-۱۳۸۷ / ۱۹۶۵-۱۹۶۷، چاپ افست بیروت [بی‌تا]؛ ابن جوزی، تلبیس ابلیس، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷؛ ابن‌کثیر، البدایه و النهایه، چاپ علی شیری، بیروت ۱۴۰۸/۱۹۸۸؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، چاپ کاظم مظفر، نجف ۱۳۸۵/۱۹۶۵، چاپ افست قم ۱۴۰۵؛ محمد بن عبداللّه ابوالمعالی، بیان‌الادیان، چاپ محمدتقی دانش‌پژوه، تهران ۱۳۷۶ ش؛ سعد بن عبداللّه اشعری، کتاب المقالات و الفرق، چاپ محمدجواد مشکور، تهران ۱۳۶۱ ش؛ علی بن اسماعیل اشعری، کتاب مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، چاپ هلموت ریشتر، وین ۱۴۰۰/۱۹۸۰؛ عباس اقبال آشتیانی، خاندان نوبختی، تهران ۱۳۱۱ ش؛ عبدالقاهر بن طاهر بغدادی، الفرق بین الفرق، چاپ محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت: دارالمعرفه، [بی‌تا]؛ احمد بن یحیی بنلاذری، انساب الاشراف، چاپ محمود فردوس‌العظم، دمشق ۱۹۹۶-۲۰۰۰؛ تستری؛ علی بن محمد جرجانی، التعریفات، چاپ عبدالرحمان عمیره، بیروت ۱۴۰۷/۱۹۸۷؛ سمعی؛ محمد بن عبدالکرم شهرستانی، المسلل و النحل، چاپ احمد فهمی محمد، قاهره ۱۳۶۷-۱۳۶۸ / ۱۹۶۸-۱۹۶۹، چاپ افست بیروت [بی‌تا]؛ محمد بن عمر فخررازی، اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین، چاپ عبدالرؤف سعد و مصطفی هورای، قاهره ۱۳۹۸/۱۹۷۸؛ عبداللّه مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، چاپ سنگی نجف ۱۳۲۹-۱۳۵۲؛ نشان‌بن سعید حمیری، الحور العین، چاپ کمال مصطفی، چاپ افست تهران ۱۹۷۲؛ حسن بن موسی نوبختی، فرق الشیعه، چاپ محمدصادق آل بحرالمولم، نجف ۱۳۵۵ / ۱۹۳۶.

/ شهناز شایان‌فر /

جناده هروی، ابواسامه جناده بن محمد زُدی هروی،

لغوی و نحوی مشهور. درباره تولد وی اطلاعی در دست نیست. با در نظر گرفتن طول زندگانی دوستان جناده، نظیر حافظ عبدالغنی (۴۰۹-۳۳۲) و هماهنگی آنان از نظر سن، و نیز زمان زندگی ابوسهل هروی (۴۳۳-۳۷۲) شاگرد جناده، شاید بتوان گفت که جناده میان سالهای ۳۳۰ تا ۳۴۰ به دنیا آمده است (به ادامه مقاله). جناده نزد دو تن از دانشمندان و ادیبان نامدار ایرانی، یعنی ابواحمد عسکری* (متوفی ۳۸۲) و ابومنصور اُزهری* هروی (متوفی نیمه دوم قرن چهارم)، دانش آموخت و کتابهای عسکری را برای دیگران روایت کرد (یاقوت حموی، ج ۲، ص ۸۰۰). به نوشته صفدی (ج ۱، ص ۱۱)، در آن زمان کسی مانند او در شناخت لغت وجود نداشت.

جناده در شیراز، با ظاهری پریشان، به مجلس صاحب‌بن عباد* (متوفی ۳۸۵) رفت و در بدو امر با بی‌حرمتی روبه‌رو شد، اما پس از سخنانی که بین او و صاحب رد و بدل شد، صاحب تکریمش کرد و او را نزد خود خواند (سیوطی، ج ۱، ص ۴۸۹).